

و بیشتر فقرا، زندانیان
بی‌گناه و ستم‌دیدگان نیز
آدمهای مذهبی هستند

پیداری

تقریباً همه‌ی دزدها،
دروغگوها و قاتل‌ها
بامذهب هستند

نشریه‌ی کانون خردمداری ایرانیان

شماره ۶۳ - سال دوازدهم - تیرماه ۲۷۲۱ ایرانی
جون ۲۰۱۲ مسیحی - ۲۵۷۱ هخامنشی - ۱۳۹۱ تحمیلی اسلامی

پر خاش من به باورت، به پیامبرت، به خدایت، نه به این خاطر است که از تو نفرت دارم، نمی‌خواهم قربانی تو باشم. در ضمن تو را از قربانی شدن نجات دهم

من اگر پیامبر بودم، رسالتم شادمانی بود، بشارتم آزادی، و معجزه‌ام خنداندن کودکان، نه از جهنمی می‌ترسانیدم، نه به بهشتی وعده می‌دادم. و به پیروان خود تنها می‌آموختم، اندیشیدن را و انسان بودن را. چارلی چاپلین

هم جنسگرایان از هم جنسگرایان ایرانی پشتیبانی کردند، اما خوانندگان ما از شاهین نجفی پشتیبانی نکردند. به جایش خواننده‌ای که از امام رضا خواند، شد قهرمان ملی!!

خدای مردم مسلمان سوریه کجاست که هر روز کودکان و زنان و مردان بی‌گناه به دست حکومت دیکتاتور بشار اسد قتل عام می‌شوند. آیا این الله پرستیدنی است؟

در آلودگی زمین وجود آیت‌الله‌ها بیشترین تأثیر را داشته است

سخنی ناب و نو از: پرفسور منوچهر جمالی
فیلسوفی در آستانه‌ی هشتاد و سه سالگی

راه‌هایی

بیش از نیم قرن در ایران «روشنفکر» به کسی گفته می‌شد که «مؤمن به ایدئولوژی مارکسیسم بود» و ادعای «حقیقت و علمی بودن ایدئولوژی» خود را داشت. در واکنش و ایستادگی در برابر ادعای این روشنفکر «روشنفکر اسلامی» پیدایش یافت که او مانده در رویه‌ی ۲

دکتر م. ع. مهر آسا

بررسی آیه‌ای از قرآن

آیه ۱۶ سوره اسراء
«وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً، أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا»

«و ما چون بخواهیم اهل دیاری را نابود کنیم، دستور می‌دهیم»

ثروتمندان آن دیار به فسق و فجور مشغول شوند. در نتیجه به حق عذاب بر آنها نازل شده و آن مردمان را به جرم فسق و فجور نابود می‌کنیم!!»

دقت فرمائید در کارهای این الله خالق کائنات! این آیه یا جمله و یا عبارت را هرکس دیگری با زبان و گویشی دیگر اگر می‌گفت و می‌نوشت، خواننده بی‌هیچ تردیدی در کنار این اظهار لحنیه، می‌نوشت که نویسنده و گوینده این سخن یا دیوانه است و یا تروریست!

اهالی یک شهر و یا یک ملت و اجتماع دارند مؤدبانه و درستکارانه و بدون هیچ فسق و فجوری؛ بدون هیچ جرم و گناهی زندگی می‌کنند و روزگار را می‌گذرانند. به‌ناگاه الله تصمیم می‌گیرد این قوم مؤدب و درستکار را نابود کند. اما دلیل و علتی برای این کارش ندارد. پس چون قادر متعال است و می‌تواند در ذهنهای مردم نفوذ کند و فکر و تصمیم مخلوقش را برهم زند، مردمان مرفه شهر را مجبور به تغییر اخلاق می‌کند و آنان را وادار می‌کند تا به فسق و فجور روی آورند و گناهکار شوند. آن‌گاه به علت و دلیل این گناهی که خودش دستور فرموده، کل اهالی شهر را با خانه و کاشانه‌شان به دیار نیستی می‌فرستد! چرا؟ واقعاً چرا؟... آخر کسی میان این همه مسلمان متدین و متعصب نیست که دلیل این کار الله را توجیه کند؟ علت را باید از دکتر نصرها و مهندس بازرگان‌ها و بختیاری نژادها پرسید که برای قرآن معجزه ریاضی می‌تراشند؛ ولی از چنین معجزه‌ای غافلند! معجزه اینجاست! معجزه از این بهتر!

آیه به‌طور علنی می‌گوید: چون الله دلیلی برای نابودی مردمان خوب آن شهر ندارد، نخست به افراد ثروتمند ناحیه دستور می‌دهد که به فسق و فجور مشغول شوند؛ آنگاه به دلیل همین فسق و فجور خودساخته مردمان را هلاک می‌کند.

درست شبیه این است که در قرون پیش، سلطانی هوس کرده است که بی‌جهت خانواده و یا خاندانی را از بین ببرد؛ پس به چند نفر از سران آن خانواده دستور می‌دهد که به دزدی و چپاول و قتل و غارت بپردازند؛ و به ناموس دیگران تجاوز کنند. زمانی که کارشان تمام شده و به‌خانه برگشتند، به‌مأمورانش فرمان می‌دهد تا بروند و آن خاندان را به دلیل دزدی و هتک حرمت نابود کنند... یا سلطان فردی را برای کشتن فردی دیگر روانه کند. آن‌گاه در برگشتن، همان مأمور را به جرم آدمکشی بگیرد و اعدام کند.

آیا چنین کتابی با چنین محتوایی همان است که روشنفکران! دین اسلام را شامل و کامل برای تمام اعصار توصیف می‌کنند؟

آیا باید به چنین خدائی خندید و یا برایش گریه کرد؟ خدائی چنان عاشق آدمکشی و غوطه‌ور در توحش که تصمیم می‌گیرد عده‌ای مردم بی‌گناه را از بین ببرد! اما دلیلی برای کارش ندارد؛ زیرا مردمانی پاک و منزّه هستند. پس، امر می‌کند، امرا به‌یاد داشته باشید، خدای قادر متعال است و توانا به تغییر ذهنیت مردم و ثروتمندان قوم را وادار می‌کند به اعمال ناشایست دست بزنند و به فسق و فجور بپردازند تا او

دلیل کافی برای نابودی کل مردم بی‌گناه را داشته باشد! آف و ننگ بر این خدا... این «الله» بی‌که محمد ساخته است، همان قیصر دیوانه روم است که شهر رُم را آتش می‌زند تا از دور به‌نظاره بنشیند و از رویش نقاشی کند.

راه‌هایی مانده از رویه ی نخست

هم ادعای «حقیقت و علمی بودن اسلام» را داشت! و این دوگونه روشنفکری به یک اندازه، بیزار از اندیشه آزاد، و دشمن سرسخت آزادی خرد انسانی بودند. و انقلاب اسلامی پیایند این دوگونه روشنفکری بود.

و اما فرهنگ ایران بر پایه خردی بنا می‌شود که دنباله‌رو و مؤمن به هیچ آموزه‌ای نمی‌گردد که خود را تنها راه راست بداند، یعنی خرد آزاد.

خرد آزاد اندیشیدن و ایدئولوژی انسان را بر روش «پژوهش دالمی» می‌سازد، نه بر پایه ایمان به آموزه‌یی که ادعای انحصاری یکی بودن با علم و حقیقت را دارد. خرد آزاد، پشت به «همه دانی» می‌کند، چون علمی علم است که همه چیز را نمی‌داند و ندانستن را سرآغاز پژوهش می‌داند.

برای «خرد آزاد» نه آموزه‌ای وجود دارد که دانش همه چیزها در آن است و نه کتابی و خدایی را می‌شناسد که حافظه کل علوم است و بی‌نیاز از نواندیشیدن.

آن دانستنی که همیشه با نادانستنی گره خورده است بنیاد آزادی خرد است. هر دانشی باید نادانی‌هایی بیافریند و بیابد که نیاز به پژوهش‌های بیشتر دارد. هرچه را خرد آزاد روشن می‌کند، با آن تاریکی‌هایی نیز می‌آفریند که زایشگاه و آزمایشگاه پژوهش‌های تازه‌اند. آموزه‌ای که فقط روشن می‌کند و تاریکی جستجوانگیز نمی‌آفریند، نازاکننده خرد انسان می‌شود.

چی می‌خواستیم چی شد!

شورای زنان مصر با ترس و لرز بسیار از پارلمان عقب مانده مصر که بدبختانه اسلامگرایان در آن از اکثریت برخوردار هستند، خواست، پیش‌نویس «قانون هم‌خوابی مردان با همسر خود تا ۶ ساعت پس از مرگ همسر را!!» که «آخرین سکس خدا حافظی» نام دارد، به تصویب نرساند. حتماً داستان پسری را که آرزو داشت مادرش بمیرد تا پدرش زن جوانی به‌خانه بیاورد شنیده‌اید که بدشانسی آورد و بجای مرگ مادر، پدرش می‌میرد و مادر یک شوهر گردن‌گلفت به‌خانه می‌آورد! داستان چی می‌خواستیم چی شد از همین ماجرا زبانه‌زده شده است، که امروز گویای زبان مصری هاست، چی می‌خواستند و چی شد!

نامه‌ای به پاسداران

حق مسلم ما چیست؟

هلا ای پاسداران ایران زمین، آیا صدای مردم خویش را می‌شنوید که می‌گویند، ما را نکشید، سرزمین ما را ویران نکنید، هلا ای فرزند میهنم «تفنگت را زمین بگذار» و آن را تنها برای پدافند از میهنات، از خودت و مردمت به دست بگیر، بجای آن ابزار کشاورزی به دست گیر، بچه‌ها، نان و گندم را چشم براهند، نه گلوله و سرب و آتش را. فرزند دلاورم از تانک‌ها پایین بیا، بگذار چرخ تراکتور زمین را شخم بزند. فرزندم راضی مشو، چوپان‌ها بر ما رهبری کنند. آنها گروه‌های انسانی را از چنگال گرگ می‌ربایند و به زیر ساتور قصاب‌ها می‌گذارند. بدان که دوران برده‌داری به پایان راه خود رسیده است. به چوپان گرگ و قصاب بگو نه. حق مسلم ما، انتخاب و پیشرفت است. نفرت و وحشت زایی را از خود برانید سلطان جنگ با مردم را مات و خاک کنید، حق مسلم ما صلح عادلانه است.

فرزند برومند میهن، افسار گسیخته‌ها و ترمز بریده‌ها را در سرازیری جهالت و بربریت فرمان ایست بده، و مگذار خون پاک مردم ایران بیش از این آسیاب هوس غارتگران شرور را بچرخاند. حق مسلم ما بهره‌گیری از منابع میهن برای همه است. فرزند ایران جامت را از رنگ‌ها و شرنگ‌های تهی و از باده عشق و مهر لبریز کن. حق مسلم ما عشق است فرزند پاسدار میهن، سرزمین مادری در تیررس تجاوزهای سنگین است، جلوی تجاوز را بگیر، جلوی انفجارهای آتی هسته‌ای در میهن را بگیر، جلوی فرماندهان خائن و بدکار را بگیر، با همه توانت، با دل و عقل و جانت تنها به مردم و میهن بیندیش. حق مسلم ما، دفاع از میهن در برابر اجنبی‌های بیرون و درون است. فرزندان پاسدار ایران، از خورشید پاک و بی‌زیان و فراوان ایران انرژی بگیرید و بسازید. کوره‌های اتمی را با خرد جمعی ویران و خاموش کنید حق مسلم ما بهره‌گیری بهینه از آب و خاک و منابع زیرزمینی برای همه اقشار مردم است آنها را پاسداری کنید.

استاد فریدون جنیدی کلاس درس بنیاد فرهنگی نیشابور

درود یعنی چه؟

واژه درود، مادر بیشتر «سلام»‌ها در زبانهای جهان است. واژه درود ابتدا در اوستا دیده شده که دُرَوَت بوده است، دُرَوَت در زبان پهلوی می‌شود درَوَت و در زبان پارسی به دَرَد تبدیل شده است و امروز شده است درود که به معنای «تندرستی» است. در خراسان می‌گویند دروست، در فرانسه ژوست، در روسیه ایزدراستی که همه آنها از درود گرفته شده است ریشه همه این زبانها در اوستاست که اروپایی‌ها آن را پنهان می‌کنند و آن را یونانی می‌گویند که درست نیست. ایرانی‌ها بجای سلام حتماً بگویند درود.

آزادبخواهان عرب کجا هستند

اگر چه سازمان ملل و کشورهای غربی به ادامه خشونت‌ها پس از آتش بس در سوریه اظهار نگرانی می‌کنند اما کاری از دستشان (جز جنگ) برای به پایان بردن کشتارهای روزانه در سوریه بر نمی‌آید. یک خبرنگار خارجی به نام یان نپل در استان «ادلب» سوریه از زبان یک جوان اسلحه به دست به نام ابو عمر، که برپام سوخته خانه و شهرش به انتظار دشمن یعنی مأمورین و نظامیان ارتش بشاراسد دیکتاتور زاده‌ای که دیکتاتوری را بطور ارثی از پدر گرفته است، ایستاده است می‌گوید:

«وقتی به خانه‌ام نزدیک شدم آتش از همه جا زبانه می‌کشید، همه دیوارها سیاه و هرچه داشتم خاکستر شده بود. یان نپل می‌نویسد، ابو عمر جوانی که دانش آموخته ادبیات انگلیسی است، در گفتگوی خود از شکسپیر و ساموئل بکت بهتر از تاکتیک‌های نظامی و بهره‌گیری از اسلحه‌ای که به دست گرفته سخن می‌گوید،

ابو عمر به این خبرنگار بی بی سی می‌گوید،

دلم می‌خواهد مردم کشورم قلم به دست می‌گرفتند، نه تفنگ. من در همین خانه کوچکم پانصد کتاب داشتم، کتابهای ارزشمند، همه از میان رفته‌اند. تنها می‌توان نقش مستطیل‌هایی سوخته و سیاه را بر زمین دید.

تاب سوختن خانه‌ام را داشتم، اما کتاب‌هایم را نه، وقتی کتابهای سوخته را دیدم، اشکم سرازیر شد.

او دیگر به کمک‌های کمیته بین‌المللی و کشورهای نیرومند غربی و مردمان آزادبخواه جهان باور ندارد. و می‌گوید من نمی‌دانم عرب‌های آزادبخواه که در جا به جای جهان زندگی می‌کنند چرا صدایشان در نمی‌آید؟

می‌گوید، طرح شش ماده‌ای شورای امنیت سازمان ملل که برای پایان دادن کشتار در سوریه نوشته و اعلام گردیده برخاکستر خانه من بنا شده است. او می‌گوید فرق بین مردم لیبی با سوریه برای جامعه جهانی و غرب سوداگر چیست؟

او می‌گوید نبرد ما با اسد و خانواده مستکبر او به همین یکسال گذشته نمی‌رسد که هزارها کشته دادیم، نبرد ما به سی سال و بیشتر از گذشته می‌رود و همیشه تنها بوده‌ایم، کسی به ما یاری نداده است.

نیستی و ویرانی زادگاهش را، در خود فرو برده است، درست بر ذغال و خاکستر کتابهایش ایستاده‌ایم و باز هم ایمانش را به پیروزی از دست نداده است. و می‌گوید همه چیز را می‌شود از دست داد، امید را نه اما پرسش اصلی من این است آزادبخواهان عرب کجا هستند که به پشتیبانی ما بر نمی‌خیزند و فریادی نمی‌کشند؟ همان گرفتاری که جوانان ایران با ما بیرون از ایران رفتگان دارند. نود و نه درصد ایران را رها کرده و تنها به زندگی خود می‌رسند و می‌اندیشند.

جواد اسدیان

بقیه از شماره پیش

ضرورت و ناگزیری های شهروندی نوین

کوشش های مذبوحانه‌ای در زمان حکومت آخوندها (از بیرون) برای «انتخابات آزاد» و «حاکمیت صندوق رای» می‌شود که در برابر خواسته‌های تاریخی مردم بیشتر به طرح معما و شوخی می‌ماند که کمابیش یا از مرض سرچشمه می‌گیرند یا از غرض.

«انتخابات آزاد» و «حاکمیت صندوق رای» تضمین‌هایی هستند که تنها پس از نابودی حکومت اسلامی معنا و اهمیت می‌یابند. خواست انتخابات آزاد، در حیات آخوندهای حاکم، به بیراهه بُردن مردم و یاری مستقیم است به تداوم حکومت اسلامی که به‌رحال مغلظه‌ای است با پیامدهای ویرانگر. چنین حکم‌هایی اندیشه سوز و نیز باور به فقه انسان ستیز اسلامی در میان مسلمانان و استحکام کلیشه‌های جنایت پرور استالینی که پیامدی جز انجماد پویایی اندیشه نداشته‌اند، بیش از اینکه برخاسته از واقعیت‌های اجتماعی باشند چارچوب‌هایی از پیش تعیین شده هستند که کارایی آنها تاکنون، تنها این بوده است که واقعیت بیرون از ذهن را چنان و چندان مثله کنند تا به شکل و اندازه همان چارچوب‌ها درآیند.

همچنانکه پیشتر آمد، واقعیت این است که جامعه شهروندی که در پی اجرای خونبار فقه اسلامی از فضای همگانی به حاشیه رانده شد، در حوزه فردی و خصوصی به ناگزیر فرصتی گران به دست آورد تا به بازنگری منش و به جستجوی هویت راستین خود پردازد.....

رسانس ایرانی، پیامد رویکرد و بازنگری مستقیم خرد همگانی است به چهره راستین و درست خود، که در برابر ضد فرهنگ اسلامی، به عنوان ام‌الفساد جامعه ایران، آهنگ آن دارد که بنیان‌ها و شالوده‌های پیشرفت، دموکراسی و خیر همگانی را برای این سرزمین فراهم آورد.

مشکل جامعه ایران، تنها اقلیتی مسلمان حاکم نیست، مشکل جدی‌تر این است که این اقلیت ارتجاعی و دنباله‌های توده‌ای - اکثریتی آنان در خارج از کشور، که تنها سودای حکومتی اسلامی از «نوع دیگر» را در سر می‌پرورانند، با پشتیبانی های سخاوتمندانه غرب و رسانه‌هایی که در اختیار گرفته‌اند، توانسته‌اند مانعی بزرگ در برابر یگانه شدن خواسته‌های جامعه شهروندی ایجاد کنند. سیاست‌های کوتاه‌مدت و دراز مدت دولت‌های غربی نیز زمینه‌های مناسبی برای تداوم حکومت اسلامی به وجود آورده است. اگرچه جهان صنعتی و دموکراسی‌های غربی برای تضمین سودهای خود برای تثبیت حکومت اسلامی می‌کوشند، با این وجود، نباید تردید داشت، در صورتی که جامعه شهروندی با برافراختن پرچم ایرانگرایی دست بالا را در مبارزه با حکومت اسلامی پیدا کند، به سرعت باد و برق، سیاست‌ها و منافع خود را با آن تنظیم خواهند کرد.

توانایی جامعه شهروندی دیر یا زود، سودجویان غربی را ناگزیر خواهد کرد که روش‌های خود را متناسب با خواسته‌های جامعه نوین

شهروندی ایران دگرگون کنند. باید هرچه زودتر، بر صفت تشکیلاتی چیره شد. نمی‌توان چشم به راه معجزه بود و امید داشت که دستی از غیب برآید و کاری بکند. ایرانگرایی سنج‌های دقیق است برای تمیز دوست از نا دوست و برای همکاری با آنها که به راستی خواستار نابودی حکومت اسلامی هستند.

سامان کار تشکیلاتی، در پله نخست باید برپایه جلب فرد فرد جامعه شهروندی قرار بگیرد و نه برپایه ائتلاف‌ها و اتحادها، و تنها یک تشکیلات نوین شهروندی ست که می‌تواند برای برپایی کنفرانس ملی، کنگره ملی، دولت در تبعید و فراخوان بدهد.... زمان زیادی از دست رفته است و اگر می‌خواهیم برای پیروزی مردم بر حکومت جهل و جنون مبارزه کنیم باید همه توانایی خود را بر محور سازماندهی شهروندی نوین متمرکز کنیم. ائتلاف با دیگر نیروها تنها در گرو گذر از این مرحله نخست است. در شماره آینده نکته‌های بنیادین این حرکت.

از کاوه

کاوه سرا

* پس از واقعه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ هنگامی که نظر داوکینز را در مورد تغییراتی که جهان از این پس به خود خواهد دید جویا شدند، داوکینز پاسخ داد «بسیاری از ما دین و مذهب را تنها به شکل چرندیاتی بی‌ضرر نگاه می‌کردیم. ما فکر می‌کردیم که گرچه ایمان ممکن است هیچ شاهی برای اثبات خود نداشته باشد، ولی می‌تواند همانند چوب زیر بغل، تکیه‌گاه و تسلی خاطر برای افراد باشد و از این رو آن را بی‌ضرر می‌دانستیم.

۱۱ سپتامبر همه این دیدگاه‌ها را زیر و رو کرد. این واقعه به ما نشان داد که مذهب چرندیاتی بی‌ضرر نیست بلکه می‌تواند به چرندیاتی بسیار خطرناک و مرگبار تبدیل شود.

مذهب خطرناک است زیرا به افراد اطمینان کامل و غیرقابل تغییری نسبت به برحق بودنشان می‌دهد مذهب خطرناک است زیرا به افراد شجاعت کاذبی برای کشتن خود می‌دهد.

چنین شجاعتی به نوبه خود تمامی مرزهایی را که جلوی کشتن دیگران را می‌گیرد از میان برمی‌دارد. مذهب خطرناک است زیرا دشمنی و کینه را نسبت به دیگران، تنها به دلیل این که رسوم به ارث رسیده متفاوتی دارند، برمی‌انگیزد. مذهب خطرناک است زیرا ما جملگی پذیرای احترام غریبی نسبت به آن هستیم که موجب شده است تا مذهب از هرگونه نقد و انتقادی مصون باشد. بیایید تا همگی چنین احترام احمقانه‌ای را کنار بگذاریم.

* قلم سلاح من است، جنگ را دوست ندارم، دوست دارم قلمم دارویی باشد برای سرزمین بیمارم، برای بیماران سرزمینم، برای خواهر، برادرم و برای همسایه‌ام که همیشه لبخند به لب دارد.

* کسی که از روی تفکر به بت پرستی رسیده باشد، بسی برتر از کسی است که از روی تقلید به خداپرستی رسیده باشد.

بهرام اسکندری میانه مقاله‌ای بسیار خواندنی

چرا از اسلام شکست خوردیم

اسلام برخلاف آنچه که بیشترین ما می‌پنداریم یک مشت باورها، شعارها و قواعد و شرایع و شعار نیست، اسلام موجودی «زنده» است که هستی و شالوده‌ی آن را «مرگ» تشکیل می‌دهد. اسلام، دیو مهیب و هیولای منفوری است که انسان‌ها را از نقاط ضعف آنها می‌بلعد و ایشان را به صورت تفاله‌هایی وابسته و پیوسته قی می‌کند. بنا به سنج «توان»ها، ما نباید از اسلام شکست می‌خوریم، اما شکست خوردیم، و باز بنا بر «توان»های مان نباید برای دورانی چنین طولانی به وضع مغلوبیت باقی می‌ماندیم، اما متأسفانه مانده‌ایم.... در درازای زمان هرچه بدین سوی آمده‌ایم، با دور شدن از نقطه‌ی آغاز فاجعه و فرو رفتن دم به دم فزاینده در گنداب اسلامیت، دیگر برای بیداری ما، از دست بازنگری آن وقایع خونین کاری ساخته نبوده است. اکنون ما مسلم شدگان آنقدر از دوران شکوهمند پیش از اسلام خود دور شده‌ایم که به یاد آوردن آن احساسی را در ما بر نمی‌انگیزد... و نمی‌توانیم ببینیم در کجای گشتار مسیحیان، زرتشتیان، و دگراندیشان به دست اسلام پیام «برادری» و «برابری» دیده می‌شود. گشتارهای بی‌امان اسلام در تلاش شوم استقرار سلطه تا به درهم کوبیدن جنبش‌های بابک و مازیار به روشنی نشان می‌دهد کمترین سخن از پیام برادری و برابری و به طور کلی از هیچ پیامی جز «تسلیم» در میان نبوده است. بنا به معدود آیاتی از قرآن و برخی روایات که در کتب «سیره» می‌توان یافت خردمندان مکیان، محمد آورنده اسلام را «مجنون مردی» می‌دانسته‌اند با انگیزه‌ی، سزوری جویی به طریق نیرنگ و فریفتن مردمان ضعیف و فرومایه. مجنون هم چنان که «دیوانه»ی فارسی، در اصل به معنای کسی است که «دیو» براو چیره گشته، کسی که «دیو» او را ره می‌برد. از ماه سوم یا چهارم سکونت محمد در مدینه تا پایان حیات وی تماماً به جنگ‌های هولناک بی‌رحمانه و لبریز از نیرنگ و شقاوت گذشت. اگر اسلام راه ما را در رسیدن به پاسخی برای «چرایی و چگونگی شکست‌مان» نبسته بود هرگز نمی‌توانست دین ما ایرانیان گردد. اسلام راه «پرسش» را می‌بندد، چگونه می‌بندد؟ با گشتار - یا از میان برداشتن (ترور) با کتاب سوزان و از میان برداشتن هرآنچه انسان را به خود می‌آورد. ما همه آلودگان هیولای دروغی بزرگ شده‌ایم. محمد آمده بود تا «مکارم اخلاق» را به پایان رساند که رسانید. محمد آمده بود تا زشت‌ترین و ناپسندترین کارهایش را به خوناب «رحمت الهی» بشوید و از آن «فضیلت» بسازد حتی با نگاهی شتاب زده نیز می‌توان یافت که نیاکان سرافراز ما تا آن

چاکه در توان داشته‌اند در برابر هیولای مخوف اسلام ایستاده بودند و این حقیقت را در انبوهی از اسناد کهن می‌توان یافت و تنها دو گزارش یکی از شاهنامه فردوسی و دیگری از تجارب‌الامم مشکویه‌ی رازی کافی است تا تصویر و تصویری راستین از یورش اسلام و ایستادگی دلیرانه‌ی ایرانیان در ذهن ما نقش ببندد.

کار ساده‌ای نبود که کسی بتواند از «شرارت» «فضیلت» بسازد و محمد توانسته بود دزدی و راهزنی را به «نبرد مقدس» و اموال مردمان را «مال پاکیزه‌ی خویش» و زنان و دختران اسیر کرده را به «دست آورد الهی» بدل سازد. در دستگاه اهریمنی محمد شرارت، برترین فضیلت‌ها بود و شخص هرچه شرورتر، مقدس‌تر و برتر! «درد بزرگ اینجاست که» انسانی که مسلمان شد و در جبهه اسلام موضع گرفت، چگونه می‌تواند در پی پاسخی برای «چرایی و چگونگی شکست ایرانیان» برآید؟ علت شکست ما نه ناتوانی ما که «توان اهریمنی» اسلام بوده، رذالت الهی و شرارت مقدس، ابزار شکست ما گردید.

دکتر روزبه ایرانی

بنام به این دین حنیف

در اسلام، آدم بی حقوق و بی حرمت است، زن برده و بی جیره و موجب است. کودک با احشام سرشماری می‌شود و اصلاً جزو آدمیزاد نیست. عقیده آزاد در اسلام معصیت دارد و مستوجب عقوبت است، در اسلام موسیقی فساد است، سکس بدون جواز محلل و خواننده انکحت و زوجت و بدون داغ مذهب برکپل مرتکبین‌اش، گناه کبیره است و پیش از سنگسار تعدادی هم هویج توی آستینش فرو می‌کنند. اسلام حنیف این دین مبین دین مرگ و خون و عبودیت است، بت پرستی محض است، مسلمانها خود را به درخت چنار امامزاده صالح می‌مالند تا سنگ بیریخت صحرای عربستان، از در و پنجره آهنی و نقره‌ای و طلایی بنام ضریح گرفته تا خاک و گِل زمینهای میکربزای کربلا و نجف و گداخانه سامره. این ها همه و همه نشان از بت پرستی مسلمانان دارد. راستش همه ادیان آسمانی چنین آلوده به نجاست خرافات هستند. اما بعضی از آنها را بشریت آزاده و آزاداندیش در درازای سده ها به همت و بزرگواری و دلیری خود به بند کشیده و کنترل آن را بدست گرفته تا افسار پاره نکند و خرابی بیشتر بار نیآورد. متأسفانه اسلام لجام گسیخته همینطور چرخ می‌زند و نکبت می‌آفریند. این دین در محیط آلوده به سرعت رُشد می‌کند و بیمارانش را به سوی مرگ و نیستی می‌برد. جای خوشبختی است که با گسترش روز به روز دانش، جا برای این هیولای گشنده تنگ‌تر می‌شود.

فراموش نکنیم شایان کاویانی را

ایرانیان هرگز سیمای دوست داشتنی و برنامه‌های ویژه تلویزیونی او را فراموش نمی‌کنند. شایان کاویانی برای کار خرافه‌زدایی و روشنگری در حد و اندازه خود زحمات فراوانی را متحمل شد و آسیب‌های زیادی هم در این راه دید. هنوز این پرسش بر سر زبان بسیاری است که، بر سر شایان چه آمد؟ آیا او هنوز زنده است یا نه؟ و همین پرسش در مورد مبارز دیگری بنام فرود فولادوند نیز شنیده می‌شود.

از دست دادن آنها چه به دست جمهوری اسلامی از بین رفته باشند و چه در گوشه دنجی از این جهان در گروگان باشند و چه خود را به انزوا برده باشند، ضایعه بزرگی در راه مبارزه ما با آرمانهای تحمیلی اسلام بود. دوستداران این دو مبارز دلیر هرگز آنها را به دست فراموشی نخواهند سپرد. هنوز امیدوار هستیم در جایی زنده و تندرست به زندگی مشغول باشند.

کسانی که به مبارزه علیه ستم و ستمکاران برمی‌خیزند، به ویژه آنها که با نام و نشان در این صحنه ظاهر می‌شوند، انسانهای بسیار خوش قلب، ساده دل و بعضاً ساده‌اندیش و بی‌شیله پیلایی هستند که تنها از سر عشق یکطرفه به مردم و میهن خود پای در یک میدان بی‌ترحم و خطرناک گذاشته‌اند. وگرنه یک انسان حسابگر و زرنگ که زندگی خود را به «خطر» نمی‌اندازد تا برای دیگران رفاه و زندگی بی‌خطر بسازد. از استثنا گذشته در این کارها پول و ثروت که خبری نیست، با یک نگاه به زندگی این افراد به راحتی این ادعا را به چشم خواهید دید. پس میماند یک نام، که آنرا هم دشمن و دوستان بدتر از دشمن بالاخره به بدنامی خواهند کشید. پس باید بپذیریم کسانی که پا در صحنه مبارزه (مثلاً با ادیان) می‌گذارند آدم‌های پیچیده و متقلبی نمی‌توانند باشند. تنها ضعف این دسته از انسانها ضعف مالی آنهاست که به خاطر ادامه مبارزه ناگزیر به اشتباهاتی می‌شوند که دوست و دشمن از همین زاویه او را به بدنامی و به تله مرگ می‌کشاند. سری به زندگی تک‌تک این مبارزان (نه آنها که ادای مبارزه در می‌آورند، آسه می‌آیند و آسه می‌روند که گربه شاخشان نزند) بزنید، خواهید دید که از مال دنیا چیزی ندارند، احساساتی هستند، با سیاست بازان میدان‌دار و صحنه‌گردان رسانه‌ها زمین تا آسمان فرق دارند. و به راحتی حاضر شده‌اند که جان خود را در راهی که انتخاب کرده‌اند بگذارند. به راستی کسی که حاضر است جان خود را برای دیگران بدهد می‌تواند حقه باز و شارلاتان و فریبکار باشد؟ بدون تردید نه، نمی‌تواند. بدبختی اینجاست، اگر دشمن در کمین جان آنهاست، دوستان بدتر از دشمن با بی‌سیاستی آنها را از میان برمیدارند و از مبارزه باز می‌دارند.

اعتراف دکتر مهدی خزعلی پسر یک آیت‌الله

چه کرده‌ایم که مردم به خدا و پیامبر و ائمه ناسزا می‌گویند، اگر جوانی (شاهین نجفی) از دین برمی‌گردد ما مسئولیم، ما جنایت کردیم، ما زدیم و شکستیم و گشتیم، ما دریدیم و بریدیم و خوردیم، ما حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کردیم، ما به نام مصلحت دین، دروغ گفتیم، تهمت زدیم، غیبت کردیم، ناسزا گفتیم، ما به روی دخترکان تیغ کشیدیم و گیس بریدیم. ما فقر و فساد و فحشا، نیرنگ و ریا و دزدی و اختلاس را به خورد ملت دادیم. ما باورهای پاک مردم را سپر بلای خود کردیم. ما همه را رنگ کردیم.....

از صلح میان گربه و موش - بر باد رود دکان بقال

یک ایرانی نمای عاشق محمد و قرآن و علی و نقی و فریفته اسلام من درآوردی به نام حمید میرزا آغاسی صحنه گردان چندین تلویزیون پارسی زبان ایرانی شده است او به پدافند از گشتار اعراب برخواسته و می‌گوید آن جنگ‌ها بجز یکی دوتای آن همه جنگ‌های دفاعی حضرت! بوده است. یکی از آنها که با او به مصاحبه می‌نشیند از این آقای بیگانه پرست نمی‌پرسد، این پیامبر جنگی و شمشیر به دست شما، مگر چه کرده بود که دیگران به او مرتباً حمله می‌کردند و با او به جنگ می‌پرداختند؟ تا او مجبور به دفاع بشود، به یک انسان متین و دانشمند و بی‌آزار که کسی حمله نمی‌کند، آن هم نه یکبار، و نه دو بار، که بارها به جنگ با این و آن پرداخته است. اگر برای ترویج دین‌اش هم بوده، دین خدا را که نباید به زور شمشیر به این و آن مسلط کرد. متأسفانه یک دوست بهایی ما آقای حسن فیروزی نیز در کنار او نشسته به بازار گرمی مغلظه‌های این آقا کمک می‌کند و البته آن آقا هم به جبران محبت آقای فیروزی به تعریف از دین بهایی می‌پردازد که به قول ایرج میرزا از صلح میان گربه و موش - بر باد رود دکان بقال.

از عاقبت کار ایران باید که بیمناک و نگران بود هنگامی که این دو دین بجای حذف یکدیگر به دوستی با هم برسند. آن زمان کار ایران زارتر، و روزگارش ناپایدارتر خواهد شد، از دست دو دینی که تمرکزی بر روی ملیت و ایران ندارند.

ارزش یک زرتشتی بیشتر برای آن است که در برابر شمشیرکشان و دزدان عرب دلیرانه ایستادگی کرد و خطرها و دردها و کمبودهای بسیاری را به جان خرید و تسلیم بیگانه‌ی زورگو نشد. همچنین که ۱۴۰۰ سال تحمل آزارها و فشارهایی از سوی هم میهنان مسلمان شده خود را نیز کردند و مظلومانه صدایشان در نیامد. بخش بزرگی از ماندگاری فرهنگ ایران نیز مدیون همین صبوری و مدارای این فرزندان زرتشتی ما است.

مشکل ما در عوام و با عوام نیست ما با خواص و درس خوانده‌ها مشکل داریم!

دکتر محمد علی مهر آسا

آقای دکتر حسین نصر معرف حضور بسیاری از خوانندگان این نشریه است. او در رژیم گذشته در کشور شهرتی به‌وفور داشت. هم رئیس دانشگاه بود و هم رئیس انجمن فلسفه شهبانو فرح؛ و هم عضو چندین گروه و انجمن. به‌همین جهات به‌بارگاه بسیار نزدیک بود و سخنش در پیشگاه سلطان مقبول. چون پس از تحصیل در رشته فیزیک، فلسفه نیز خوانده و به‌ویژه در سفسطه‌ی متافیزیک غور و شنا کرده و در ضمن عقبه و تبار آخوندی نیز دارد، فردی به‌شدت معتقد به مذهب شیعه و دیندار است. آن چنان که از اعتقاد گذشته به‌تجرب تبدیل شده است.

با تأسف باید گفت این حضرت در رژیم پیشین دین شناسی را به‌درون محافل دانشجویی کشاند و حکومت را مجبور کرد تا در مرکز دانش‌های مادی، و در زمین ورزش دانشگاه مسجد و نمازخانه بسازند و دانشجویان و پژوهندگان دانش‌های جدید را در همان ردیف طلاب مباحث دینی به‌سوی تحجر مذهب سوق دهند. در نتیجه گروهی انبوه از دانشجویان، دین برایشان اصل؛ و تحصیل دانش فرع شده بود. که از درونش مجاهدین خلق بروز کرد که بهترین کارش ترور و گشتار از پاسبان تا سرلشکر بود.

چون آقای دکتر حسین نصر به‌دلیل نزدیکی صوری؛ و نه پیوند عاطفی و معنوی با دستگاه سلطنت، به‌هنگام انقلاب احساس خطر کرد، مجبور به‌جلای وطن شد و به‌امریکا یعنی محل رشد و نمو تحصیلاتش برگشت؛ و با آشنائی‌هایی که با دانشگاه‌های دیار کفر داشت، به‌استادی درس اسلام شناسی در یکی از دانشگاه‌های شرق امریکا منصوب شد. در این شغل و مقام بود که اندک اندک هرچه سنش بالا رفت، بیشتر و بیشتر به‌یاد آخرت و صحرای محشر افتاد و پس از بازنشستگی، با تمام نیرو مبلغ دین اسلام و مذهب ناحق شیعه شد. آنگونه به‌کمال به‌دامن دین آویخت که قیافه‌ی زاهدی معتکف به‌خود گرفت. از مقام یک استاد دانشگاه به‌کسوت یک صوفی خانقاه درآمد. به‌همین جهات، ظاهر را نیز با باطن هم‌معنان کرد؛ و کراوات را از گردن باز فرمود؛ پیراهن یقه آخوندی پوشید؛ و سبلیت و محاسن را رها ساخت. اما نه اینها و نه نماز و روزه‌ی مدامش او را ارضا نفرمود و انجام وظیفه‌ی شرعی و عرفی سبب رضایت خاطر نه‌خودش شد و نه خداوندش، بدین جهت برای تقرب بیشتر به‌درگاه «الله اعراب» قدم را فراتر نهاد و در قرن بیست و یک بر آن شد تا آئین تشیع را در کل بلاد کفر رونق بخشد. لذا مرتب به‌گوش انگلیسی کتابها، رساله‌ها و مقالاتی در

تعریف و توصیف آیات قرآن و سخنان محمد و بسط و تشریح عرفان اسلامی نوشت. البته عرفان را نه‌آنگونه توصیف کرد که شایسته‌ی عرفان و عرفای اصلی بود؛ بل صوفیگری و مفتخوارگی خانقائیان را به‌نام عرفان اسلامی به‌مردمان ینگه دنیا و انگلیسی زبان معرفی فرمود. بدیهی است حکومت آخوندی ایران نیز که زمانی در پی دستگیری و محاکمه‌ی این شاخص زمان رژیم گذشته بود، از این کار جناب پروفیسور بسیار خوشنود شد و در صدد برآمد تا از معلومات دینی - فقهی این دکتر فیزیک خوانده‌ی به‌متافیزیک مبتلا شده در مسیر ابلاغ مذهب و بسط بساط انقلاب اسلامی سود ببرد. پس رابطه برقرار گشت و اصحاب ولی فقیه، هم کتابهای جناب دکتر نصر را ترجمه کرده و به‌زیور تبع می‌آراستند؛ و هم با او مصاحبه‌هایی از راه دور ترتیب می‌دادند و از معلومات دینی - مذهبی‌اش به‌نفع مردم - مردمی که از بس نام دین و مذهب شنیده بودند حالت تهوع داشتند - استفاده بهینه می‌کردند.

اگر آقای دکتر نصر این چنین به‌کسوت یک فقیه دین و مبلغ مذهب شیعه و آئین در نمی‌آمد و این‌گونه سفت و سخت و با شدت به‌تبلیغ و تبیین دین مبین روی نمی‌آورد، حاشا که من و این قلم به‌خود اجازه دهد به‌ساحت چنین شخصیتی نقدی بنویسد. اما ایشان مبلغ شده‌اند و من هم مجبورم که سر از حال و روزگارشان درآورم و نسبت به‌کنش ایشان واکنش نشان دهم. ایشان در تبیین دین و مذهب مصاحبه‌ها دارند و کتابها به‌زبان انگلیسی در وصف دین اسلام برای دنیای مسیحی می‌نویسند و دولت ایران نیز با دست و دلبازی تمام آنها را ترجمه و منتشر می‌کند.

این مصاحبه‌ها و ترجمه کتابها و مقالات دکتر نصر مرتب در روزنامه‌های پُرتیراژ حکومت آخوندی به‌ویژه روزنامه اطلاعات همراه با تصویر جناب دکتر با محاسن و یقه‌ی آخوندی چاپ می‌شود.

البته حکومت آخوندی نیز می‌خواست و می‌خواهد از وجود چنین کسی برای ارشاد جوانان درس خوانده استفاده کند. وگرنه دیگر کسان و عوام را آخوندهای ولایت کفایت می‌کرد و می‌کند. اینک یکی از همین مصاحبه‌ها:

پرسش ۱- لطفاً این شعر مولوی را برای ما شرح دهید:
آب کم جو تشنگی آور به‌دست تا بجوشد آبت از بالا و پست
هیچ فلسفه‌ای درون این بیت نهفته نیست و تنها جوکی بازی و صوفیگری و گرایش به‌فقر در آن موج می‌زند. ملای رومی می‌گوید

است که در قرن بیست و یکم، ترهات خرقة پوشهای قرن ده و یازده میلادی را به‌عنوان واقعیت مسلم بازگو کرده و خبرنگار به‌آن اشاره دارد.

پاسخ: «یک نفر می‌تواند ظرف چهل روز از همه این چهل منزل بگذرد؛ و ولی‌ی کاملی بشود. شخصی دیگر آن منازل را در چهل سال طی می‌کند! و...»

یادمان باشد که این گفته آیت‌الله فلان و حجت‌الاسلام بهمان نیست.

این را یک فیزیکی‌دان و رئیس دانشگاه آریامهر گفته است! پرسش ۴- شما در آثار خود پیرامون زندگی توأم با تأمل، بر دو امر تأمل در طبیعت و تأمل در هنر ادیان بزرگ تأکید می‌کنید.

پاسخ: «درست است. این دو به یکدیگر بسیار ارتباط دارند و واقعاً در این جهان که زشتی در همه جای آن یافت می‌شود؛ و به‌نظر من یافتن زیبایی و سیواب شدن از آن بسیار دشوار است. آنچه زیباست، گونه‌ای از رحمت خداست. مقصود من تجملات نیست، بلکه چیزی است که روح را در عمیق‌ترین سطح سیراب می‌کند»

سفسطه یعنی همین که از هیچ، همه چیز بسازید و به‌خورد مردم بدهید. آقای پروفیسور گویا می‌انگارد که عمر جهان حداکثر صد سال است و اگر زشت است همین تازگی‌ها پی به این زشتی برده‌اند؛ و این زشتی را باید با جوکی بازی از بین برد. حضرت! میلیونها سال از به‌وجود آمدن انسان می‌گذرد و این زشتی‌ها - به‌قول شما اصحاب خرقة و خرقة‌پوش - روز به‌روز بیشتر شده است. زیرا جهان به‌سوی کمال است و تکنولوژی مرتب جلو می‌رود و دیگر نمی‌توان مانند ابراهیم ادهم و بابا طاهر عریان زندگی کرد!

پرسش من از آقای دکتر نصر این است که هنر ادیان چیست؟
افاضه دیگر:

«... کسانی هم در درون جهان اسلام در انتظار مهدی به‌سر می‌برند. وی چهره‌ای است که ظهورش نشانه آمدن سریع حضرت مسیح خواهد شد و شکی در این باره نیست!»

می‌بینید جناب دکتر نصر در بلاهتی که نام اعتقاد به‌ظهور مهدی موهوم دارد شک نمی‌کند؛ و بر این باور است که به‌دنبال ظهور مهدی، عیسی هم از آسمان به‌زمین می‌آید!!

آیا بیان این سخن از کسی با آن عقبه و پشتوانه تحفه نیست؟!؟

دیگر از خود نپرسید چرا دنیای اسلام عقب‌مانده و مفلوک و مردمان مسلمان بدبخت و تنگدست و لاشعورند. یا چرا ملت ایران و دیگر مردمان کشورهای اسلامی چند قرن از قافله تمدن و تجدد عقب‌اند. این حضرت به‌جای این که در رشته تخصص خود به‌تفحص و تجسس پردازد، رفته پیچیده به‌پر و پای دین و می‌خواهد کار ناتمام آخوندها را به‌سرانجام برساند!! اسفا به‌حال ملت بدبخت ایران!

دنبال آب برای رفع تشنگی نرو؛ بل مرتب سعی کن تشنه‌تر باشی. آن چنان تشنه، که سراسر بدنت غرق در عرق شود و آب عرق بدنت از بالا و پایین سرازیر گردد. و سد البته به‌همین ترتیب گرسنگی را نیز تحمل کن! این همان توصیه‌ی رفتن و سوق دادن به‌سوی فقر است و همان چیزی است که سالک راه طریقت و تصوف آن را بزرگترین مزیت برای درویشی و صوفی‌وشی می‌شناسد. اما دقت فرمائید جناب نصر چه پاسخی داده است:

«این شعر بسیار عمیق است. زیرا خداوند پیوسته حضور دارد و رحمتش همواره حاضر است. او از ما محجوب نیست. ما از او در حجابیم و به‌همین دلیل نخستین گام در راه معنویت این است که در خویشتن تشنگی پدید آوریم. اگر تشنه باشیم، دنبال آب خواهیم رفت»

شما چیزی از این فرموده استاد فیزیک و فلسفه دریافتید؟! خدا از ما محجوب نیست بل ما از او در حجابیم یعنی چه؟ آیا درست برعکس نیست و این خدا نیست که در حجاب پنهان است و ما او را نمی‌بینیم؟ پس خدا از ما در حجاب است! می‌فرماید: اگر تشنه باشیم دنبال آب خواهیم رفت! حال آنکه ملای رومی گفته است دنبال آب نرو؛ و تشنگی را تحمل کن تا از سراپایت را عرق بدنت شرشر فرو ریزد!! همین توصیه‌ها و نصایح برای قبول فقر و تحمل گرسنگی از سوی صوفیان است که ملت‌های مسلمان و کشورهای اسلامی را این چنین قرن‌ها در مذلت و بدبختی نگه داشته و هیچ روزنی به‌سوی نیک بختی و پیشرفت در این جوامع یافت نمی‌شود.

این همان مولانا قهرمان فرهنگی ما است که مرتب او را به‌رُخ ما و جهانیان می‌کشند و نام و شهرتش نیز جهانی شده است. آری به‌همین دلائل فقیر و عقب مانده‌ایم که قهرمان فرهنگی‌مان به‌ما دستور می‌دهد تشنگی و گرسنگی و فقر را پذیرا باش و حتا به‌آن بناز و مفتخر شو.

پرسش ۲- توصیه شما به‌مردم برای ایجاد تشنگی چیست؟
«نمی‌توان برای ایجاد تشنگی داروئی را توصیه کرد؛ ولی می‌توان رهنمود داد. بسیاری از شکست‌ها و ناراضی‌های زندگی و نومیدی‌هایی که مردم دارند، اثبات می‌کند که ایشان واقعاً تمام نیروی خود را در مسیر غلطی صرف می‌کنند. آنان باید تشنه آب واقعی باشند»

باز هم بیراهه روی و جفنگ‌گوئی استاد دانشگاه را ملاحظه فرمودید؟! آخر حضرت پروفیسور! آب واقعی چیست که باید تشنه آن بود؟ لابد می‌فرمائید «معرفت» اما این از ساخته‌های خود شماست.

پرسش ۳- در یکی از نوشته‌های شما آمده است که چهل منزل گوناگون در طریقت وجود دارد که از نیت و تسلیم آغاز می‌شود و به‌تهذیب همه آدمیان پایان می‌یابد. ظاهراً این همه کار سهمگین است.

این پرسش در واقع بیان یکی از فرموده‌های پروفیسور حسین نصر

نامه ها و پیام های رسیده

* پارسال در روز چهارشنبه سوری ایرانیان ساکن اورنج کانتی مترسک آخوند مطهری گجستک را که بیشترین توهین ها و ناسزاها را به ایرانیان و فرهنگ ایران مانند نوروز و چهارشنبه سوری و سیزده بدر داده است به آتش کشیدند، پیشنهاد می کنم به جای هر مترسکی که در گذشته سوزانیده میشد از این پس در هر شب چهارشنبه سوری مترسک این مرد ضد ایرانی آتش زده شود.

* آقای دکتر ناصر انقطاع اشاره ای داشتند به نام های ایرانی که در شماره پیش نوشته بودیم. فرمودند چندتایی از نام ها یونانی هستند نه ایرانی اگرچه از نام های تازه بهترند. نام های آرتیمس - آرمیتا - ارمیلا - پاتته آ - پرمیس و هیلدا. از مهر دکتر انقطاع به بیداری سپاسگزاریم.

* این پیام را با اینترنت و یا هرچه دستتان برمی آید برای مردم درون ایران بفرستید که، خانواده های ایرانی، فرزندان کوچک خود را از دسترس ملاها و مذهبی ها در هر سنی که باشند دور نگهدارند. چونکه برای آخوندها ارتباط جنسی با بچه های خردسال و حیوانات امری غیر دینی و غیر اخلاقی نیست. مریم از تهران

* به اصرار دوستم رفتیم به بنیاد ایمان، در یکی از همین شب های مذهبی، بوی گند عرق همه جا احساس می شد، پسرهای جوان همه بیرون سالن ایستاده بودند و سیگار می کشیدند و با دخترها حرف می زدند از عزاداری در آنها خبری نبود، سر غذا خوردن مانند حمله اسکندر همه به قیمه پلو که در ظرف های پلاستیکی آورده بودند مردم حمله کردند که گویی یک هفته غذا نخورده اند. آنچه که من در آنجا ندیدم روحانیت و احترام به امام و پیغمبر بود. زهره

سیاسی

تظاهرات خیابانی

آنها که در زمان انقلاب، جزو انقلابیون بودند و همواره در خیابانها حضور داشتند و هم آنها که در آن روزها بی تفاوت در منازل خود نشستند و به خیابانها نیامدند تا مخالفت خود را با انقلابیون ابراز کنند، امروز باید در صف نخست تظاهرات ضد رژیم باشند و نگذارند فرزندان و جوانان آنها که هیچ مسئولیتی برای به وجود آمدن انقلاب نداشتند به خیابانها بروند. جوان ها می توانند در پشت سر پدران و مادران و مسن ترها که آورندگان انقلاب بودند به پشتیبانی از آنها پردازند. آنها هیچگونه گناهی برای آوردن انقلاب به ایران ندارند که گلوله های رژیم اسلامی سینه آنها را بشکافد. فردا و آینده به جوانها تعلق دارد، آنها را از تیررس دشمن بیرون ببرید، به شرط اینکه خودتان از پشت پنجره های ترس بیرون بیایید و صفوف تظاهرات را بمانند روزهای انقلاب پروپیمان کنید که اگر هم تیری از غیب برون آمد و سینه سالمند شما را نشانه گرفت، قلب جوان فرزندانتان از کار نیفتد.

برگزیده و برگردان - محمد خوارزمی

افزایش داوطلبانه باطل کردن غسل تعمید در اروپا

کلیساهای فرانسه و سایر کشورهای اروپایی مواجه با کمبود افراد نه تنها در کلیساها برای انجام غسل تعمید نوزادان می باشند، بلکه مواجه با باطل کردن غسل تعمید و تغییر نام تعمیدی پیروانشان در مراکز ثبت نام و حذف آن در دفاتر خود می باشند. هم در مذهب کاتولیک و هم پروتستان آمار رسمی در این باره وجود ندارد ولی دست اندرکاران و فعالین براین باورند که تعداد برگشتگان از دین به دهها هزار نفر میرسد و تعداد وب سایت هائی که باطل کردن غیر رسمی را انجام میدهند به شکل بی شماری افزوده شده اند.

Anne Morelli که مرکز مطالعات مذهب و جدائی دین و سیاست را در دانشگاه آزاد بروکس سرپرستی می کند گزارش می دهد که برگشتن از مذهب در سال ۲۰۱۱ به ویژه در هلند، آلمان، بلژیک و استرالیا افزایش یافته است.

آلمان رکورد ترک مذهب کاتولیک با رقم ۱۸۱۰۰۰ در سال ۲۰۱۱ را بدست آورد تعدادی از مؤمنین سابق با پرداختن مالیات اجباری دولتی به کلیسا از مذهب بریدند. در فرانسه Rene Le bonvier هفتاد و یک ساله بعد از اینکه از کلیسا خواست تا نامش را از دفتر ثبت نام خط بزنند و نکردند اعلام جرمی بر علیه کلیسا نمود تا نامش را به شکل قانونی حذف کنند. در اکتبر گذشته یک دادگاه بدوی در نورماندی به نفع او رأی صادر کرد. ولی یک Bishop (کشیش) درخواست تجدید نظر کرد.

آمار کلیسا نشان میدهد که از سه کودک فرانسوی فقط یک کودک غسل تعمید داده می شود در حالیکه نیم قرن پیش ۹۰ درصد کودکان غسل تعمید داده میشدند. مذهبی ها در همه ادیان برای ماندگاری به زور در صحنه زندگی تلاش مذبحخانه و بی نتیجه ای انجام می دهند. جهان به سوی علم و راستی یک چرخش بزرگی را آغاز نموده است. پیروزی بر دروغ بودن دین و مذهب طول می کشد اما حتمی است.

بخش حقوق بشر سازمان ملل از ایران خواست اعدام های هرروزه را در ایران به حالت تعلیق درآورد که بلافاصله ۸ نفر را جمهوری اسلامی اعدام کرد و گفت، اورانیوم را تعلیق می کنید، اعدام را تعلیق می کنید، غارت و چپاول ثروت ملت را تعلیق می کنید، پس ما چه خاکی به سرمان بریزیم، ما که غیر از این ها کاری بلد نیستیم و ماموریتی نداریم.

پرویز مینویی

خدا رقیب آدم

از آلبرت اینشتن دانشمند نامدار جهان و نابغه بزرگ پرسیده‌اند آیا تو به خدا باور داری؟ اینشتن پاسخ داده، من خدایی را که موسی خلق کرده است باور ندارم، اما به خدایی که موسی را خلق کرده است باور دارم و شبیه به همین سخن را آقای ابراهیم ویکتوری پژوهشگر امور فضایی گفته است که «خدا به این شکلی که در کتاب های مذهبی آمده است وجود ندارد اما بهرحال باید یک آفریدگاری این میلیاردها کهکشان را که در هریک میلیاردها خورشید دارد خلق کرده باشد و خدای دین های ابراهیمی دروغ محض است».

حال پرسش این است که این خدا این همه کهکشانها و خورشیدها و ماهها و فضای بی سر و ته را آفرید که چه بشود؟ تا آنجا که ما کشف کردیم در بیشتر کرات نه آب هست نه آبادانی و نه انسان، خب آفریده که چه بشود؟ آدم را چرا آفرید؟ خدای بی نیاز و توانا آدم را میخواست چه کند که او را آفرید، اسباب بازی میخواست؟

پس نیازمند به آفریدن انسان بود، اما از نتیجه کار خودش آگاه نبود، که این آدم حرفش را گوش نخواهد کرد و بقول خودش شیطان او را گول میزند. با این ترتیب به خوبی روشن است که او میخواست امتحان کند و ببیند نتیجه کار چه می شود. نشست و آدم را که از گل و خاک بصورت مجسمه ساخت! حوا را هم از دنده چپ همین آدم ناشناخته خلق کرد! بعد هم به آنها گفت از میوه درخت دانایی و خرد که من قبلاً برای شما کاشته‌ام نخورید (که احمق و نادان باقی بمانید). و این آدم و حوای گرسنه از همان روز آغاز به حرف بی معنای این خدا گوش نکرده و میوه ها را خوردند. چندی بعد که این آدم و حوا زاد و ولد کردند و زیاد شدند خدا از کار خویش و خلق آنها پشیمان شد و طوفان نوح را آفرید که این آدم ها را از بین ببرد و به گشتن بدهد! و سپس وردی خواند که باقی مانده‌ها از بلای طوفان نوح زبان همدیگر را نفهمند و بین آنها اختلاف انداخت، شبها از آسمان می آمد پایین با یعقوب گشتی می گرفت و صبح زود بر می گشت آسمان برای رتق و فتق امور جهان! و اتفاق افتاد که یعقوب در هنگام گشتی بیضه های خدا را می گرفت (فول نبود؟) و رها نمی کرد! پس از مدتی دوستی با یعقوب علاقمند به جوان خوش سیمایی بنام عیسی گردید، مدتی هم با او بود و او را به وضع فجیعی به گشتن داد و بلافاصله عقد برادری و نزدیکی با آقای محمد بست، به دست محمد از همان ابتدا یک قبضه شمشیر برنده بسیار بزرگی داد که بتواند با آن به غارت و چپاول و تجاوز پردازد و به جان فرزندان همان دو دوست پیشین یعنی موسی جان و عیسی جان بیفتد، خداوند به جان این فرستاده آخری خود هم رحم نکرد که به مرگ طبیعی بمیرد تا مردم آمدند از دست این یکی راحت شوند و این بار دست از

مردم فلسطین و اسرائیل برداشت آمد بسوی ایران و آقای محمدعلی باب را از میان چندین نامزد پیامبری انتخاب کرد، خیلی زود این مرد هم به دست تیر غیب خداوندگاری از میان برداشته شد. خداوند آرام و قرار نداشت، فوراً بجای باب، بهاء الله را جایگزین کرد، این بینوا هم تمام عمر کوتاهش را در زندان و تبعید گذرانید. خداوند دست به روی هر که زد یک بلایی سرش آمد. از داستان ازدواجش با مریم و بچه دار شدن او و غیره می گذریم که باید پرسید، کدام عقل درست این حرف ها را باور می کند؟ این خدایی که رقیب انسان است و کارهایش هم شبیه کارهای بی معنا و اشتباهی اوست، یک افسانه بیش نمی تواند باشد، افسانه ای زیانبار، دردسر ساز و دروغین.

یادم باشد!!

هنگامی که خوانندگان گرامی بیداری، یکی از همراهان ما را در جایی می بینند، می گویند، هرگاه که بیداری جدید به دستم می رسد، به خود می گویم یادم باشد چکی برای اینها بفرستم اما پس از اینکه آن را خواندم و به کناری گذاردم موضوع فرستادن چک به بوبته فراموشی می رود تا رسیدن نشریه بعدی و این ماجرای «یادم باشد، یادم باشد» ماهها و سالهاست که ادامه دارد.

خوانندگان گرامی، که بیداری را به هر شکلی به دست می آورید و می خوانید چه از روی اینترنت باشد و چه آن را در دست خود دارید «ما که تریبون رادیو تلویزیونی نداریم» تا هر ساعت و هر روز از شما درخواست یاری کنیم، و ما را به دست فراموشی ندهید! لطفاً یاری دادن به این رسانه را جزو برنامه های جدی خود قرار دهید که زبان دراز و تند تیز در گلو مانده شماست، اگر ما نتوانیم این چهار برگ را منتشر کنیم که نوشته های منحصربه فرد است و کاری است خطرناک، آنگاه همه ایراد خواهند گرفت که چرا ما یک نشریه برای مبارزه و ثبت مبارزاتمان با اسلام نداریم، و حالاکه داریم یاری اش بدهید تا به کارش ادامه بدهد.

اصلاح قانون پس از ۴ هزار سال

هیچ کس به ویژه والدین حق ندارند به افراد و فرزندان زیر ۱۸ سال (شاید هم ۲۱ سال) امور دینی بیاموزند. چون در زیر این سن شخص به دین اعتقاد پیدا نمی کند بلکه به شخص گوینده معتقد می شود. به همین دلیل بیشتر مردم مذهب دار دین واقعی و عقلی ندارند، آنها دین دیگری را (پدر و مادر یا آموزگار) را با خود حمل می کنند. پیش از تکمیل شدن شعور و خواست قلبی و مقایسه، به هیچکس نباید دینی را آموخت، که آن دین نیست، زور است. ریچارد - کانادا

چکیده‌ی مقاله عبدالکریم سروش به آنها که دین را رها کرده‌اند.

هاون می‌گویید، هم خدای مسلمانان به شهادت قرآن وعده تثبیت این دین را در زمین داده است (شما که گفته بودید قرآن را خدا نفرستاده!) هم به شهادت تاریخ این شجره طیبه محمدی در فزونی و تناوری بوده است و از آمد و رفت کلاغان، شاخ و برگش نفرسوده است. در افتادن با تمدنی چنین سست و سترگ نه کاری است خرد.

روی سخن با کسانی است که جرعه صحبت را به حرمت نمی‌نوشند و شرط ادب را در محضر خرد نگه نمی‌دارند و دینداران را به تازیانه تحقیر می‌رانند و دامن بزرگان دین را به لکه اهانت می‌آلایند.

به این آقای دکتر سروش ظرف چند روز گذشته که این مقاله را نوشته ده‌ها پاسخ در رسانه‌ها داده‌اند، در پاسخ ایشان ما تنها می‌گوییم که، در درازای تاریخ هرگز بی‌دین‌ها، مرتده‌ها و منکران یک فرد متدین، یک آخوند و یک امام شما را به قتل نرسانده‌اند و شکنجه نکرده‌اند و تنها اندیشه‌های شما را افشا کرده‌اند، همین و بس، اما شما چه بر سر مرتده‌ها و از دین فراری‌ها و کافر‌ها آورده‌اید؟ چند نفرشان را زنده زنده پوست کنده‌اید، بر سر دارها برده‌اید، و دودمانشان را بر باد داده‌اید. عین‌القضات و حلاج را فراموش نکرده‌اید؟

شما، مسلمانِ اهل تقیه (دروغجو) در همین شماره به اعتراف پسر یک آیت‌الله نگاه کن و به گریه‌های محمد نوریزاد معترف به جنایت‌هایتان گوش بده و از شرم زبان ببند و خاک ناپاک اسلام را بر چشم اشکبار ملت ایران نپاش.

کافرکیشان به سد زبان با هم میهنان خود می‌گویند، که اگر از چنبر استبداد بجهند، بی‌تردید آزادی به دست آمده را صرف تمسخر و تخفیف آموزگاران دین و آموزه‌های آنان خواهند کرد. آنها به حساب دینداران پیش از هرکاری خواهند رسید و با آنان و عقایدشان تصفیه حساب خواهند کرد.

رفتار پاره‌یی از منکران غربت‌گزیده ایرانی نشان می‌دهد که نه تنها دفاع دیالوگ را ندارند بلکه در بی‌خبری و عقب ماندگی از قافله تاریخ و عقلانیت فقط زبان طعن و تمسخر دارند، و به جای آنکه از در دوستی و آشتی درآیند و دل اهل ایمان را به دست آورند، به شنعت زدن و خبث گفتن روی می‌آورند و از لذات موهوم آن بشاشت می‌اندوزند.

من نمی‌دانم اگر فردا رعدی بخروشد و برقی بدرخشد و راه بازگشت آوارگان به وطن هموار شود، این ناسزاگویان چگونه می‌توانند بی‌خفت و بی‌خجلت چشم در چشم مردان و زنان بی‌شمار بدوزند که عقده‌شان را در محضر قرآن بسته‌اند و به آیین محمدی بر یکدیگر حلال شده‌اند و به اذن خدا از یکدیگر کام گرفته‌اند، نام فرزندانشان را محمد و فاطمه نهاده‌اند و الگوی مروت و شجاعت را در علی دیده‌اند، کسانی که نام محمد را بی‌صلوات بر زبان نمی‌آورند و قرآن را بی‌بوسیدن به دست نمی‌گیرند و آب خنک را بی‌یاد تشنگی حسین نمی‌نوشند و غبار تربتش را بر دیدگان میسایند....

باطاعنان دین‌گریز می‌گویم، اگر در پی برکندن بیخ اسلامید، آب در

هم میهنان گرامی توصیه می‌کنیم

از دیدن تلویزیون "E 2" که روشنگری می‌کند غافل نشوید + +
روی خط‌های اینترنتی «مردم تی وی دات کام» هرچه دلتان بخواهد بگویید + + دیدن برنامه‌های ۶ تا ۷ بعد از ظهر به وقت کالیفرنیا هومر آبرامیان را در تلویزیون آپادانا از دست ندهید + + آخرین اخبار مربوط به ایران را در «مردم تی وی، دات نت» روی اینترنت بخوانید + + رادیو ایران هوستون KRIHT را برای شنیدن مصاحبه‌های گوناگون سیاسی خود انتخاب کنید + + اگر در هیچ رسانه‌ای برنامه دلخواه شما پخش نمی‌شود، رادیو ۲۴ ساعته صدای ایران (آقای مروتی) که اتفاقاً هیچ‌گونه همراهی و همکاری هم با نشریه ما ندارد، می‌تواند پاسخگوی نیازهای خبری، سیاسی و فرهنگی شما باشد + + برنامه‌های آگاهی‌دهنده پرفسور مسعود انصاری را در تلویزیون بیداری نگاه کنید.

در لس آنجلس ۶۰ شماره از بیداری‌ها را که در سه جلد کتاب شده است از کتابفروشی‌های کلبه کتاب ۶۱۵۱-۴۴۶ (۳۱۰) کتابفروشی پارس ۱۰۱۵-۴۴۱ (۳۱۰) و شرکت کتاب: ۷۴۷۷-۴۷۷ (۳۱۰) بدست بیاورید.

در سن دیگو «بیداری» را از ساحل بازار شهر لاهویا تلفن: ۹۹۵۹-۴۵۶ (۸۵۸) به دست آورید.

در سن حوزه «بیداری» را از فروشگاه یونایتد فود بازار تلفن: ۱۹۲۲-۳۶۵ (۴۰۸) به دست آورید.

آخرین اثر خواندنی آقای هوشنگ معین زاده بنام سفرنامه دنیای ارواح را از کتابفروشی‌های ایرانی بخواهید.

Thinking points for Iranian youth

Always Islamic Godfathers unleash their lieutenants and soldiers on anyone who dares to in any way challenge their code of murder and mayhem billed as Allah's sole valid religion for all humankind.

Shahin Najafi is a singer being under a fatwa of death, after releasing a controversial song containing references to one of the 12 shiltes.

Amil Imani

وعده‌های سرخرمن

کتاب‌های دینی پُر است از وعده‌های سرخرمن که همه بی‌اساس، بی‌معنا، خنده‌دار، غیر عقلانی و دروغ محض است. در بحارالانوار آمده، هر مؤمنی را هفتاد زوجه از حوریان که برکسی‌ها تکیه زده‌اند (مانند روسپی خانه‌ها) و با یکدیگر صحبت می‌دارند خواهد بود، آن مؤمن با نیروی بدنی سد جوان با آن حوری آمیزش کند و یک هم‌آغوشی با او هفتاد سال طول کشد! - بحارالانوار جلد ۸ برگ ۹۸.

۶۰ شماره از بیداری‌ها را در سه جلد کتاب کرده‌ایم تا با فروش آنها بیداری را منتشر کنیم. لطفاً سفارش دهید. (858) 320 - 0013

تلفن و فکس بیداری (858) 320-0013
bidari2@Hotmail.com www.bidari.org

بیداری

نشریه کانون خردمداری ایرانیان

آی نقی، آی نقی

آیا همت و حمیت در خواننده‌های ترانه و آواز، مانند خانم‌ها و آقایان داریوش، ابی، گوگوش، معین، شب پره، شماعی زاده، ستار، مرتضا و بقیه وجود دارد که به پشتیبانی از خواننده جوان «شاهین نجفی» خواننده ترانه رسواکننده نقی، برخیزند و با خواندن ترانه‌ای همکار جوان خود را در میدان مبارزه تنها رها نکنند، تا طعمه کفتارهای مسلمان گردد؟ اگر جرات خواندن انفرادی ندارید، دستکم یک ترانه دست جمعی بخوانید. امام نقی را شاهین خواند اما هنوز یازده امام و ۱۲۴ هزار پیامبر باقی مانده است که بتوان در ترانه‌های دیگر گنج‌ناید، از نوح گرفته تا محمد و بهاء‌الله همه سوزده‌های جالبی برای گفتن دارند. بعضی نام‌ها برای انتخاب ترانه چقدر جذاب‌اند که هم میرقصاند و هم می‌گریانند مانند، امام زین‌العابدین بیمار! براستی آیا در میان شما خوانندگان سرمتی هست کسی به‌هواداری از حقانیت و دلاوری شاهین نجفی، تمام قد بپا خیزد و امام و پیامبر دیگری را آنطور که شایسته‌اش می‌باشد بنوازد و بگذارد.

موج ارتداد بین ایرانیان. یعنی بیرون آمدن از اسلام، از سال ۲۰۱۱ با تأسیس «جنبش‌های از اسلام»، بصورت دستجمعی برای نخستین بار در بین ایرانیان آغاز گردید و به سرعت جامعه را درنوردید و در حال پیشرفت است.

Prst Std
U.S. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit No. 2129

BIDARI
بیداری
P.O. BOX 22777
San Diego CA 92192
U.S.A